



Political tyranny and the decline of the Islamic world from the perspective of Kwakbi and Naini

Seyyed Asif Kazemi

Date received 10-3-1403

Date of approval 10-4-1403

Abstract

In contemporary history, many challenges and crises are plaguing the Islamic world; One of the most important crises is the crisis of Islamic society's decline and backwardness. In this research, we discuss the role of authoritarian culture in the decline of the Islamic world from the perspective of two prominent Islamic thinkers, Abdul Rahman al Kawakebi and Mohammad Hossein Naini. based on Spriggans conceptual model of crisis. The purpose of this research is to answer how to investigate the role of authoritarian culture in the crisis of decline of Islamic societies from the perspective of Kawakbi and Naini. According to those two thinkers, based on the Spriggans crisis, which has four stages and each stage is based on the previous stage, the current condition of the Islamic world is in decline and backwardness, the most important root of which is the culture of tyranny. By looking at the ideal society, i.e. Umm al-Qura and Wilayat Foqaha, it is possible to prevent the tyranny and oppression of the government by involving the people in political affairs, forming a constitutional government and limiting its powers, making them responsible for the people and their duties.

Key words: culture of tyranny, Umm al-Qura, jurisprudence, constitutionalism, degeneration, backwardness



استبداد سیاسی و انحطاط جهان اسلام از دیدگاه کواکبی و نائینی

سید آصف کاظمی^۱

تاریخ دریافت ۱۴۰۳-۳-۱۰

تاریخ تایید ۱۴۰۳-۴-۱۰

چکیده

در تاریخ معاصر، چالش‌ها و بحران‌های متعددی گریبان‌گیر جهان اسلام هستند؛ از مهم‌ترین بحران‌ها، بحران انحطاط جامعه اسلامی و عقب‌ماندگی است. در این تحقیق به نقش فرهنگ استبداد در انحطاط جهان اسلام از دیدگاه، دو متفکر برجسته اسلامی، عبدالرحمن کواکبی و محمدحسین نائینی بر اساس مدل مفهومی بحران اسپریگنز می‌پردازیم. هدف این تحقیق، پاسخ به چگونگی بررسی نقش فرهنگ استبداد در بحران انحطاط جوامع اسلامی از منظر کواکبی و نائینی است. از نظر آن دو اندیشمند بر اساس بحران اسپریگنز، که چهار مرحله دارد و هر مرحله بر مرحله قبلی بنیاد نهاده می‌شود، شرایط کنونی جهان اسلام دچار انحطاط و عقب‌ماندگی است که مهم‌ترین ریشه و عامل آن به فرهنگ استبداد برمی‌گردد. با نگاه به جامعه آرمانی، یعنی ام‌القری و ولایت فقها، می‌توان از استبداد و ظلم حکومت و حاکمیت با دخالت دادن مردم در امور سیاسی، تشکیل حکومت مشروطیت و مقید ساختن اختیارات آن جلوگیری کرد، آنان را در قبال مردم و وظایفشان مسئولیت‌پذیر ساخت و ازسوی دیگر، از وضعیت انحطاط و عقب‌ماندگی به سمت جامعه مطلوب رهنمون شد.

واژگان کلیدی: فرهنگ استبداد، ام‌القری، ولایت فقها، مشروطیت، انحطاط، عقب‌ماندگی.

^۱. دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام و استاد سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی (ص) العالمیه.

در تاریخ معاصر، جوامع اسلامی پس از یک دوره عزت و عظمت فروافتادند و به سمت ضعف و انحطاط رفتند؛ این مسئله در تاریخ معاصر به بحران سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی تبدیل شده است. روشن است که آینده مطلوب جوامع اسلامی در گرو رهایی از این وضعیت است. کشورهای اسلامی تنها در شرایطی می‌توانند به سمت برون‌رفت از انحطاط و عقب‌ماندگی بروند که علل و عوامل آن را شناسایی کنند و به دنبال اجرای طرح‌ها و راهکارهای عینی و مطابق با واقعیت‌های جهان اسلام باشند. در این مقاله، در پی بررسی فرهنگ استبداد و نقش آن در بحران انحطاط جوامع اسلامی از منظر سید عبدالرحمن کواکبی (۱۲۳۳-۱۲۸۱ ش / ۱۸۵۴-۱۹۰۲ م) و میرزا محمدحسین نائینی (۱۳۱۵-۱۲۴۰ ش / ۱۸۶۱-۱۹۳۶ م) - دو تن از بزرگانی که در دوران معاصر نقش عمده‌ای در حوزه اندیشه و عمل سیاسی کشورهای اسلامی بازی کرده‌اند - هستیم.

کواکبی و نائینی از اصلاح‌گرانی هستند که نام آن‌ها با واژه استبداد تداعی می‌شود؛ چراکه آن‌ها با انتشار رساله «طبایع الاستبداد و مصارع الاستعباد» و «تنبيه الامه و تنزیه المله» از نخستین اندیشه‌ورزان جهان اسلام هستند که فرهنگ استبداد، انواع و پیامدهای آن را در مرکز تأملات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خویش قرار داده‌اند. از اندیشه سیاسی کواکبی و نائینی برمی‌آید که مسئله اصلی جهان اسلام، استبداد با وجوه و ابعاد گوناگون آن بوده است؛ از این رو، آنان کوشیده‌اند در حد توان و دانش خویش، به کاوش در معضلی پردازند که فهم و راه‌های فائق آمدن بر آن از یک سو با اعتقادات مسلمانان ارتباط داشته و از سوی دیگر، با میراث اندیشه‌های سیاسی جدید، که مردم‌سالاری از جلوه‌های برجسته و کارآمد آن است، نزدیک‌تر شود.

۱. مفاهیم و روش تحقیق

قبل از پرداختن به فرهنگ استبداد و بحران انحطاط جامعه اسلامی، لازم است برخی از مفاهیم کلیدی و روش تحقیق بررسی و تبیین شود.

۱-۱. مفاهیم

استبداد: استبداد^۱ در لغت به معنی به‌خودی‌خود به کاری قیام کردن، خودکامگی و خودرأیی (حسینی دشتی، ۱۳۷۹/۲: ۱۴۷) یا به این معنی است که در کاری که شایسته

1. Tyranny, autocracy, dictatorship

مشورت است بر رأی خویش اکتفا نماییم. بی گمان، تعریف اصطلاحی از استبداد، مانند دیگر مفاهیم انسانی، آسان نیست. در تعریفی می توان گفت: «استبداد عبارت است از تمرکز همه قدرت و همه تصمیم گیری ها در همه زمینه ها در دست یک نفر.» (ابوالحمد، ۱۳۷۰: ۲۱۳) اما اگر کلمه استبداد به طور مطلق ذکر شود، به معنای استبداد فرمانروایان است؛ چراکه فرمانروای مستبد، قوی ترین عاملی است که انسان ها را بدبخت ترین جانداران قرار داده است و در مواردی به طور مجاز فرمانروایی رؤسای بعضی مذاهب، طوایف یا اصناف را به استبداد متصف می کنند. همچنین، نوع حکومتی را که پادشاه و فرمانروایان در آن مقید به قانون نباشند و به میل و اراده خود عمل نمایند، استبداد گفته می شود (عمید، ۱/۱۳۶۴: ۱۳۴). کواکبی استبداد را تصرف کردن یک نفر یا جمعی در حقوق ملتی - بدون ترس از بازخواست - می داند (کواکبی، ۱۳۶۱: ۸۳). از نظر کواکبی، «استبداد، صفت حکمرانی است مطلق العنان که در امورات رعیت چنان که خود خواهد تصرف نماید، بدون ترس و بیم از حساب و عقاب.» (کواکبی، ۱۳۶۳: ۴۲)

محقق نائینی نیز در مورد استبداد می گوید که «حاکم با مردم خود چنان رفتار می کند که مالکان با اموال شخصی خود معامله می کنند؛ پس کشور و آنچه در آن است را ملک شخصی خود می داند؛ مردم را برده خود قرار می دهد، زیرا آن ها مانند گوسفندان و کنیزانی هستند که جز برای او آفریده نشده اند. او (حاکم) کشور را دارایی شخصی خود می پندارد و هرکسی را که با او مخالفت کند، دستور غارت اموالش را می دهد و ممکن است اعدام گردد. همه چیز در کشور، تابع خواسته ها و اختیارات اوست.» (نائینی، ۱۴۱۹ ه. ق: ۱۰۰-۱۰۱) از آنجایی که در این نوع اقتدار، هوا و هوس و کنترل شخصی غالب است و به نوعی مالکیت شخصی ظاهر می شود، به آن کنترل، خودسری و استبداد می گویند. صاحب این نوع اختیار را حاکم مطلق و حاکم مستبد می گویند و امت مبتلا به این نوع حکومت را اسیر و ذلیل خوانند. (همان: ۱۰۱-۱۰۲)

از نظر علامه نائینی یکی از شاخه های مهم استبداد، استبداد دینی است که عبارت است از «ارادات خودسرانه که منسلکین در ذی سیاست روحانیه، به عنوان دیانت اظهار و ملت جهول را به وسیله فرط جهالت و عدم خبرت به مقتضیات کیش و آیین خود، به اطاعتش وامی دارند و این اطاعت و پیروی چون غیرمستند به حکم الهی (عز اسمه) است، لهذا از مراتب شرک است.» (نائینی، ۱۳۶۱: ۱۴۲-۱۴۳) نائینی معتقد است که شعبه استبداد دینی، دو اصل آزادی و مساوات را، که عین اسلام و عین سعادت امت هستند، زشت





جلوه می‌دهد و آزادی مظلوم و غضب‌شده را نه تنها موهوم که بلکه بدعت و باعث بی‌بندوباری فاسقان و ملحدان در ارتکاب بدعت‌ها و منکرات و بی‌حجابی زنان معرفی می‌کند (حسینی روحانی، ۱۳۷۹: ۴۰۷)؛ از این رو استبداد دینی پشتیبان نیرومندی برای استبداد سیاسی است و تا استبداد دینی ریشه‌کن نشود، استبداد زمامداران قابل علاج نیست (بهشتی، ۱۳۷۹: ۳۸۰).

انحطاط: انحطاط از ریشه «حطط» یا «حط» به معنای فرود آمدن و فرود آوردن است (قرشی، ۱۳۷۱/۲: ۱۵۲). در فرهنگ فارسی، انحطاط به فرو افتادن، فرود آمدن، پست شدن و به پستی گراییدن تعریف شده است (معین، ۱۳۸۵/۱: ۳۷). انحطاط در معنای اصطلاحی آن عبارت است از افول از معیارهای شناخته‌شده کمال؛ شرایط جامعه که در آن ارزش‌ها، رسوم، اعتماد و اطمینان، به علت فرسودگی اخلاقی و روحی، در حال سقوط و زوال هستند (آقابخشی و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۶۴).

مشروطیت: نهضت مشروطه^۱ اصطلاحاً به عنوان حکومتی که بر شالوده یک قانون اساسی و نظام پارلمانی بنیاد شده باشد، به کار برده شده است. حکومت دارای پارلمان، که نمایندگان ملت در کارهای دولت نظارت داشته باشند، دارای نظام مشروطیت است (معین، ۱۳۸۵/۴: ۴۱۴۳)؛ برخی آن را جنبش خاصی برای نظام‌های مشروطه در ایران، ترکیه و عراق، که رهبری آن را فقهای نجف برعهده داشتند، می‌دانند (الخیون، <https://almadapaper.net>). نائینی مشروطیت را حاکمیتی می‌داند که اقتدارش نه بر اساس مالکیت قهریه و نه حاکمیت خودخواهانه - که هرچه او می‌خواهد - بلکه حکومتی بر اساس مسئولیت و مقید و محدود به چهارچوب‌های قانون است که این حکومت را مشروطه، مقیده، محدوده و دارای قانون اساسی می‌خوانند. این نوع اختیارات، مبتنی بر ولایت و امانت است؛ بنابراین، مانند سایر امانت‌ها و ولایت‌ها، مشروط است بر عدم تجاوز و مقید است به عدم غفلت و عاملی که این نوع اختیارات را حفظ می‌کند و مانع تبدیل آن به مالکیت مطلق می‌شود که آنچه او را از تخطی باز می‌دارد، فقط نظارت، پاسخگویی و مسئولیت کامل است (نائینی، ۱۴۱۹ ه.ق: ۱۰۳-۱۰۴).

1. Constitutionalism

۱-۲. روش بحران اسپریگنز

روش تحقیق بحث بر اساس روش بحران اسپریگنز است که راه فهم اندیشه سیاسی را آموزش می‌دهد و قائل به بهره‌گیری از روش‌های تاریخی، فلسفی و انسان‌شناسی در مطالعه علوم سیاسی است (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۲۲-۳۰)؛ از دید وی، هدف نظریه‌های سیاسی، آماده کردن بینشی از جامعه سیاسی با نگاهی انتقادی به منظور درک و فهم‌پذیر شدن آن، رفع نارسایی‌ها و کاستی‌های آن و بازگرداندن سلامت به جامعه از طریق مواجهه باریشه‌های بی‌نظمی و غلبه بر آن‌ها است (همان: ۲۲-۳۰). نظریه بحران دارای چهار مرحله مشاهده و شناسایی مشکل، علل مشکل، جامعه آرمانی و ارائه راهکار است (همان: ۴۳، ۱۸۱ و ۲۳۵).

۲. فرهنگ استبداد و بحران انحطاط در جهان اسلام

همان‌طور که گذشت، روش جستاری بحران اسپریگنز در چهار مرحله مشاهده و تحلیل وضع موجود، شناسایی علل بی‌نظمی، جامعه تصویرشده و آرمانی و برنامه اقدام عملی و درمان تدوین می‌شود که در این تحقیق تلاش می‌گردد فرهنگ استبداد و چهار مرحله مذکور از دیدگاه نائینی و کواکبی بررسی شود.

۱-۲. انحطاط جوامع اسلامی، مشاهده بی‌نظمی و وضع موجود

اولین مرحله از مراحل چهارگانه روش جستاری اسپریگنز به بررسی وضع موجود و مشاهده بی‌نظمی اختصاص دارد. برای بررسی این مرحله و تأمل جدی باید به این پرسش پاسخ دهیم که هم‌اکنون چه اتفاقی در جریان است؛ از این رو باید وضعیت کنونی جهان اسلام بررسی شود که دنیای اسلام به چه وضعیتی دچار گردیده است و بحران کنونی ما چیست. بدون درک صحیح از وضعیت کنونی، امکان تأثیرگذاری و کنشگری فعال نه در زمان حال و نه در آینده وجود ندارد که حرکت اول برای حل مشکل، فهم آن است. ما باید درک کنیم که در چه شرایطی قرار داریم و مشکلات و چالش‌های ما چه هستند؛ از این رو به صورت اجمالی در پاسخ به پرسش اول اسپریگنز باید گفت یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های کنونی جهان اسلام، انحطاط و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی است.

کواکبی در پاسخ به این پرسش مهم اسپریگنز معتقد است که جهان اسلام را در شرایط فعلی انحطاط و عقب‌ماندگی فراگرفته است. وی در جلسه اول کنفرانس «ام‌القری»، صحبت از عقب افتادن از قافله تمدن و پیشتازی غرب در پیشرفت می‌کند و در جلسه دوم، علت این سستی و عقب‌افتادگی سیاسی را بررسی می‌کند. کواکبی در جلسه آخر



کنفرانس، در یکی از نتایج، مذاکرات را سستی، عقب‌ماندگی و انحطاط عمیق می‌داند که باید آن را سریعاً معالجه کرد؛ در غیر این صورت غیرت دینی به کلی از جامعه رخت برمی‌بندد (کواکبی، ۱۹۸۲ م: ۳۸).

کواکبی در عصر شاهان مطلق‌العنانی می‌زیسته که حکومت خود را موهبتی الهی می‌دانستند و بر خود القابی چون «ظل الله الاکرم»، «خليفة الاعظم» و «وارث الانبیا» می‌گذاشتند. شکست های پی‌درپی دولت عثمانی از حکومت‌های غربی، وقوع انقلاب کبیر فرانسه، اشغال مصر توسط ناپلئون و... باعث آگاهی مسلمانان به ضعف خویش در برابر غرب گردید (نصر، ۱۳۷۷: ۱۲۲)؛ از همین رو کواکبی برنامه اصلاحی و آگاهی‌بخشی خود را آغاز می‌کند و کتاب‌های «أمراض المسلمين و الأدویه الشافیة لها»، «ماذا أصابنا؟ و کیف السلامة؟» (الساعدی، ۱۳۹۱: ۱۰۹)، «ام القرى» و طبایع الاستبداد را در همین زمینه به نگارش درمی‌آورد.

کواکبی در کتاب طبایع، مسلمانان را خطاب قرار می‌دهد و می‌نویسد «هان ای رفیقان! سوگند به خدای که من خود ندانم آیا در میان گروه زندگان هستم تا ایشان را با سلام علیکم تحیت گویم یا اهل قبرستان را مخاطب دارم تا ایشان را به علیکم السلام تحیت گویم و از بهر ایشان طلب رحمت نمایم. ای رفیقان! شما نه زندگان کارکن هستید، نه مردگان آسوده، بلکه در برزخ میان این دو رتبه همی‌باشید که نام او زندگانی نباتی است و تشبیه آن به عالم خواب صحیح است. ای رفیقان! خدایتان راه نماید. این چه بدبختی طولانی‌ای است حال آنکه مردمان در نعمت‌های همیشگی و عزت گرامی همی‌گذرانند؟ آیا نمی‌نگرید این عقب ماندن چیست که هر قومی هزار منزل از شما پیش افتادند به حدی که دیگر بعد از شما عقب مانده نمانده؟ این چه فروتنی است که همه مردم در اوج رفعت اندرند؟ آیا غیرت نمی‌برید؟» (کواکبی، ۱۳۹۰: ۱۷۴)

وی در آثار خود از عقب‌ماندگی و انحطاط دنیای اسلامی فریاد برمی‌آورد و می‌نویسد: «ای رفیقان! خدایتان عافیت بخشد؛ این خواب گران تا کی و تا چند بر بستر سختی و بالش نومیدی همی‌گردید؟ اگرچه چشمان شما باز است ولی خود به خواب اندرید؛ همانا شما را دیدگان همی‌باشد ولی نابینا هستید و همچنین باشد، چه چشمان نابینا نشود، بلکه دل‌ها در سینه‌ها نابینا گردد؛ همچنان که شما را قوه شنوایی و بویدن و چشیدن و سؤدن است ولی خود خبر ندارید که لذت کدام است و درد کدام. همانا شما را سرهای بزرگ همی‌باشد ولی از خیالات، ترس‌انگیزتر گردیده و شما را نفس‌ها

باشد، ولیکن قدر و مقام آن شناسید. ای رفیقان! خدای نادانی را بکشد که دل‌ها را پر از هراس کند از ناچیز و بیمناک سازد از هرچیز و سرها را آکنده و پر سازد از نادانی و تشویش.» (کواکبی، ۱۳۹۰: ۱۷۵)

وی دنیای اسلام را خطاب قرار می‌دهد و وضعیت نابسامان آن را این‌گونه شرح می‌دهد: «و تو ای مشرق‌زمین با عظمت، خدایت پاس دارد؛ آیا تو را چه بر سر آمده؟ آیا تو را چه چیز از رفتار خودت باز نشانیده؟ مگر نه زمین تو باغستان و درختان پر بار و سرزمین علم و معرفت است؟ مگر نه آسمان تو همان آسمان است که نورها از آن صادر شود و حکمت‌ها و دین‌ها از آن فروود آید؟ مگر نه هوای تو همواره چون نسیم معتدل است نه ابر و مه؟ مگر نه آب تو شیرین و گوارنده است نه تیز و تلخ؟ خدایت پاس دارد ای مشرق؛ آیا تو را چه رسیده که نظمت را مختل ساخته؟ حال آنکه روزگارت همان است؛ وضع خویش درباره تو تغییر نداده و شرح خویش با تو بدل نکرده.» (کواکبی، ۱۳۹۰: ۱۸۵)

کواکبی ادامه می‌دهد که «خدایت پاس دارد ای مشرق؛ آیا تو را چه عارض گردیده که حرکتت را ساکن نموده؟ آیا همچنان سرزمین تو با وسعت و پر نعمت می‌باشد؟ و معدن‌های تو بسیار و بی‌نیاز است؟ و حیوانات تو افزون و نسل‌آورند؟ و آبادی تو برپای و پیوسته است؟ و فرزندان به تربیت تو با خیر نزدیک‌تر از شراند؟ آیا صفت حلم در فرزندان نیست که در نزد غیر ایشان، آن را ضعف قلب نامند؟ آیا شرم ایشان نیست که سایرین آن را جُبْن نام نهند؟ آیا کرم ایشان نیست که ائتلاف مال نامیده شود؟ آیا قناعت ایشان نیست که عجز نام دارد؟ آیا پاکدامنی ایشان نیست که ملامتش گویند؟ آیا خوش‌رفتاری آن‌ها نیست که او را ذَلَّت گویند؟ بلی ایشان از ظلم دور نیند، ولی در میان خودشان و از فریب خارج نباشند؛ اما بدان افتخار ننمایند و از زیان رسانیدن دور نیستند اما با ترس از خدای. خدایت پاس دارد ای مشرق؛ همانا از تغییرات روزگار، چیزی که موجب این‌همه بدبختی از بهر زادگان تو باشد نبینیم که تا این اندازه در نزد زادگان برادرت مغرب فروتنی کنند. پس، از چه روی چنین شدی که اگر برادرت مغربی مَدَد خویش را با مصنوعات خود از تو قطع نماید، زادگان تو، سر و تن برهنه در تاریکی مانند؟» (کواکبی، ۱۳۹۰: ۱۸۶)

از دیدگاه نائینی نیز دنیای اسلام دچار آشفتگی و انحطاط شده است و دوره‌ای که وی می‌زیست، همانند دوره کواکبی، فرهنگ «استبداد، عامل انحطاط و عقب‌ماندگی» در



فضای فکری ایران و جهان اسلام، فرهنگ غالب بود. در همان حال، برخی متجددان، اسلام را دینی استبدادی، مخالف آزادی و دموکراسی و علت و عامل انحطاط و عقب ماندگی می پنداشتند و این چیزی بود که بر کسی چون نائینی گران می آمد. نائینی در وضعیت موجود، دنیای اسلام را این گونه شرح می دهد: «... این چنین تنزل مسلمین و تفوق ملل مسیحیه بر آنان هم که معظم ممالکشان را بردند و هیچ نمانده که این اقل قلیل باقی مانده را هم ببرند، همین اسارت و رقیت مسلمین در تحت حکومت استبدادیه موروته از معاویه و فوز آنان است به حکومت مسئلۀ مأخوذه از شرع مسلمین و چنانچه باز هم مسلمانان از این سکوت و غفلت به خود نیایند و کمافی السابق در ذلت عبودیت فراعنه امت و چپاول چیان مملکت باقی بمانند، چندی نخواهد گذشت که العیاذ بالله تعالی، مانند مسلمین معظم آفریقا و اغلب ممالک آسیا و غیر ذلک، نعمت شرف و استقلال قومیت و سلطنت اسلامیه را از دست داده و در تحت حکومت نصارا اسیر و دوره ای نخواهد گذشت که مانند اهالی آندلس و غیرها اسلامیشان به تنصر و مساجدشان، کنیسه و اذانشان به ناقوس و شعائر اسلامیه به زنار، بلکه اصل لسانشان هم مانند آنان مبدل و روضه منوره امام هشتمشان هم پایمال نصارا خواهد گشت. وقی الله المسلمین عنه و لا ارانا الله ذلک و گذشته از کمال بداهت و وضوح این امر و حصول تمام مبادی و مقدمات قریبه به مطلب، حتی پرداختن همسایگان جنوبی و شمالی به نقشه قسمت مملکت فیما بین خودشان و کثرت مشاهدۀ نظائر و اشباه آن، فلا اقل من لزوم التحذر: علی هذا بدیهی است که تحویل سلطنت جائره غاصبه از نحوه اولی به نحوه عادلۀ ثانیه، علاوه بر تمام مذکورات، موجب حفظ بیضه اسلام و صیانت حوزه مسلمین است از استیلا کفار، از این جهت از اهم فرائض خواهد بود.» (نائینی، ۱۳۶۱: ۴۹-۵۰)

نائینی نیز، همانند کواکبی، تلاش زیادی کرد تا دنیای اسلام را از وضعیت موجود نابسامان آن آگاه کند. ایشان در این زمینه، چه از نظر نظری و چه عملی، تلاش های زیادی کرد و کتاب گران سنگ «تنبيه الأمة و تنزيه الملة» در همین راستا به نگارش درآورد؛ وی در همین کتاب می نویسد: «با اینکه بحمد الله تعالی و حسن تأییده، از مثل یک کلمه مبارکه لاتنقص یقین بالشک آن همه قواعد لطیفه استخراج نمودیم، از مقتضیات مبانی و اصول مذهب و مایه امتیازمان از سایر فرق، چنین غافل و ابتلای به اسارت و رقیت طواغیت امت را الی زمان الفرج (عجل الله تعالی ایامه) به کلی بی علاج پنداشته، اصلاً در این وادی داخل نشدیم و دیگران در پی بردن به مقتضیات آن مبانی و تخلیص رقابشان از این اسارت

منحوسه، گوی سبقت ربودند و مبدأ طبیعی آن‌چنان ترقی و نفوذ را از سیاست اسلامی به اخذ و به‌وسیله جودت استنباط و حسن تفریع این‌چنین فروع صحیح به آن مترتب و به همان نتایج فائده نائل شدند و ما مسلمانان به قهقرا برگشتیم. حال هم که بعد اللتیا واللتی، اندک تنبهی حاصل و مقتضیات احکام دین و اصول مذهب مان را، با کمال سربزه‌زیری از دیگران اخذ و مصداق هذا بضاعتنا ردت الینا شدیم.» (همان: ۵۹-۶۰)

۲-۲. فرهنگ استبداد، علل انحطاط

مرحله دوم روش بحران اسپریگنز، شناسایی علل بی‌نظمی است و تلاش می‌کند به پاسخ این پرسش برسد که چه چیزی نابسامان است؛ چه چیز و عواملی باعث به وجود آمدن وضع موجود و بحران گردیده است؟ تشخیص علل نابسامانی و بی‌نظمی، یکی از مهم‌ترین مراحل جستاری اسپریگنز است. مرحله تشخیص علل تا حدودی از مشاهده بی‌نظمی نشئت می‌گیرد، زیرا مشاهده بی‌نظمی، علائم بیماری‌هایی را نشان می‌دهد که علل آن‌ها مطالعه می‌شود (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۴۱) البته ناگفته پیداست که مرحله تشخیص موضوع، مرحله مشکلی است و می‌تواند سرچشمه جدایی مکاتب مختلف باشد؛ زیرا اگر علل مسئله اساسی، عام و قراردادی نباشد، راه‌حل نیز نمی‌تواند به‌درستی طرح شود و منطقاً نمی‌تواند مسئله را از میان بردارد. اسپریگنز به‌درستی توضیح می‌دهد که اگر نظریه‌پرداز در این مرحله از جستار خطا کند به‌جای سبک کردن مشکلات به آن‌ها می‌افزاید؛ ازسوی دیگر، اگر به‌غلط بعضی مشکلات را که قابل حل نیستند، قابل حل تشخیص دهد، پیروان نظریه خود را به‌دنبال غیرممکن فرستاده است (همان: ۱۳۷۰: ۸۱ و ۹۱).

در پاسخ این مرحله اسپریگنز باید گفت اگرچه متفکران و مصلحان درباره راه‌های برانگیختن مردم علیه استبداد اختلاف نظر دارند، اما در اینکه استبداد از مهم‌ترین علل عقب‌افتادگی مسلمانان، بلکه در رأس، قرار دارد تقریباً اتفاق نظر دارند (السمرة، ۱۹۶۸ م: ۱۳۸). کواکبی، مانع شدن استبداد از ترقی و پیشرفت مسلمانان را بزرگ‌ترین مفسده این پدیده می‌داند و در واقع عامل انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه اسلامی را پدیده استبداد می‌بیند (جدعان، ۱۹۹۷ م: ۴۸۳).

کواکبی در آغاز رساله دیگر خود، یعنی «طبایع الاستبداد»، از استبداد به‌عنوان حقیقت درد مشرق‌زمین یاد می‌کند و مهم‌ترین موضوع در این حیطه از جهان را استبداد می‌داند (کواکبی، ۱۳۶۳: ۳۷). در اندیشه کواکبی، ملتی که به‌سوی پیشرفت و ترقی گام برمی‌دارد، زنده است و ملتی که تمایلی به پیشرفت ندارد، محکوم به نابودی. کواکبی در جمله‌ای



می نویسد: «پس چون در ملتی بنگریم که آثار حرکت ترقی بر افراد آن غالب است، از بهر آن ملت حکم به حیات نماییم و هر زمان که عکس این می بینیم، حکم به موت آن ملت کنیم.» (کواکبی، ۱۳۹۰: ۱۷۰) از نظر او نظام استبدادی تمایل طبیعی به پیشرفت را به خوارطلبی و پستی ملت می کشاند؛ به گونه‌ای که مردم، آزادی را مایه تیره‌بختی خویش می دانند. کواکبی، با یاد کردن از عقب ماندگی مردم، کارهایی مانند تقلید، خواب‌زدگی، نادانی، ترس، سپردن کارها به استبدادگران، غفلت و بی خبری و به‌بطالت گذراندن روزگار را نکوهش می کند و می افزاید که مشکل خود را باید در خانه، یعنی کشور، جست‌وجو کنیم و با نسبت دادن علل بی خبری، نادانی و بی کفایتی خود به بیگانگان، عذر بدتر از گناه به پیشگاه ملت نیاوریم؛ زیرا اگر بیگانگان «خفته و بی شعورتان بینند، اموال شما را برابند و سرزمین‌تان را نیز از دست به‌در کنند و حیل و حیل و زرزد تا شما را زبون ساخته بریندند و از بهر خویش چارپای گیرند.» (همان: ۱۶۶)

قطعاً انحطاط و عقب ماندگی دنیای اسلام عوامل و دلایل زیادی دارد و بی شک، فرهنگ استبداد، که در سده‌های اخیر بر جهان اسلام چیره شده است، از عوامل اصلی عقب ماندگی و انحطاط به‌شمار می آید. کواکبی معتقد است: «استبداد، سیر را از ترقی به انحطاط واژگون می کند و از پیش رفتن به واپس آمدن و از رستن به نیستی بدل می کند.» (کواکبی، ۱۳۹۰: ۱۷۱) «و خدای بگشدد استبداد را؛ بلکه لعنت کند استبداد را که در زندگی تو مانع از ترقی است و ملت‌ها به آسفل درک‌ها فرو برد. دور بادند ستمکاران، نابود بادند مستبدان.» (کواکبی، ۱۳۹۰: ۱۸۷)

کواکبی علت سستی و عقب افتادگی دنیای اسلام را در کتاب ام‌القرآ بررسی می کند و آن را مهم ترین عامل عقب افتادگی مسلمانان می داند (کواکبی، ۱۹۸۲ م: ۱۹-۳۰)؛ وی از قول سید بن طاووس فتوایی به این مضمون نقل می کند که «عادل کافر بهتر از مسلمان جائر است.» (همان: ۳۴) کواکبی استبداد را چنان ویروسی توصیف می کند که با ملل مسلمان همزیستی پیدا کرده است؛ «خو گرفته‌ایم که کوچکی را ادب بشماریم، فروتنی را لطف و چاپلوسی را فصاحت، لکنت زبان را سنگینی و ترک حقوق را بخشش، قبول اهانت را تواضع و رضا دادن به ظلم را اطاعت، دعوی استحقاق را غرور و جست‌وجوی امور عامه را فضولی، نگرستن به سوی فردا و تأمل در عاقبت امور را طول آرزو و امید طولانی و اقدام را تهور، حمیت را حماقت، جوانمردی را بدخوبی و آزادی سخن را بی حیایی و آزادی را کفر و حب وطن را دیوانگی.» (کواکبی، ۱۳۶۳: ۱۷۶-۱۷۷)

کواکبی مشرق‌زمین را در پایان کتاب طبایع الاستبداد چنین خطاب می‌کند: «خدایت پاس دارد ای شرق، آیا تو را چه عارض گردیده که حرکت را ساکن نموده؟ آیا همچنان سرزمین تو با وسعت و پر نعمت است و معدن‌های تو بسیار و بی‌نیاز است و حیوانات تو افزون و نسل آورند و آبادی تو بر پای و پیوسته است و فرزندان تو به تربیت تو با خیر نزدیک‌تر از شر اند؟ آیا صفت حلم در فرزندان نیست که در نزد غیر ایشان آن را ضعف قلب نمایند... خدای بگشاید استبداد را؛ بلکه لعنت کند استبداد را که در زندگی تو مانع از ترقی است و ملت‌ها به اسفل درک‌ها فرو برد.» (کواکبی، ۱۳۲۵: ۱۸۶-۱۸۷)

در نگاه کواکبی، حتی اگر حکومت عادلانه‌ی مورد پرسش و مؤاخذه ملت قرار نگیرد و مردم، با غفلت و سستی خود، حکومت پاسخگو را به حال خود رها کنند، سرانجام جامعه استبداد بر طن این حکومت خواهد شد (کواکبی، ۱۳۶۳: ۴۳-۴۴). کواکبی می‌نویسد: «حکمران مستبد در امورات مردم به اراده خویش حکومت نماید، نه به اراده ایشان و با هوای نفس خود حکم کند در میان ایشان، نه به قانون شریعت؛ و چون خود، آگاهی دارد که غاصب و متعدی است، لاجرم پاشنه پای خویش بر دهان میلیون‌ها نفوس گذارد که دهان ایشان بسته ماند و سخن گفتن از روی حق یا مطالبه حق نتوانند.» (همان: ۴۵)

کواکبی درباره نسبت استبداد با دین تأکید دارد که «استبداد از ناحیه دین نمی‌آید، بلکه از سوءفهم و سوءاستفاده برخی از دین، ناشی می‌شود.» (همان: ۲۶) از نظر وی، مستبدان همیشه از دین برای استوار کردن پایه‌های فرمانروایی خود یاری جسته‌اند (کواکبی، ۱۳۲۵: ۲۰)؛ وی می‌گوید تاریخ نشان می‌دهد که «هیچ مستبدی نباشد؛ جز اینکه از بهر خویش صفت قدسی اخذ نماید تا با خداوند شریک شود.» (همان: ۲۲)

علامه نائینی نیز واژه‌های گوناگونی را به کار می‌گیرد تا استبداد و شیوه حکومت استبدادی را توصیف کند. نائینی در وصف حاکم مستبد چنین می‌نویسد: «مانند آحاد مالکین، نسبت به اموال شخصیه خود با مملکت و اهلیش معامله فرماید، مملکت را مافیهای مال خود انگارد و اهلیش را، مانند عبید و اماء بلکه اغنام و احشام برای مرادات و درک شهواتش مسخر و مخلوق پندارد.» (نائینی، ۱۳۸۵: ۳۱) نائینی ضمن پذیرش این باور، که استبداد عامل اصلی عقب‌ماندگی و انحطاط جهان اسلام بوده و هست، تلاش کرد تا بر این نظر که اسلام دین استبدادپذیر و مخالف آزادی و مشروطه است، خط بطلان بکشد؛ او حتی پا از این فراتر می‌نهد و می‌گوید که حکومت صدر اسلام نیز

مبتنی بر دو اصل «مصلحت مردم» و «آزادی مردم» بوده که اصول اساسی مشروطیت هستند (همان: ۵۵-۵۱).

مشکل دنیای اسلام از دیدگاه نائینی نیز سلطنت استبدادی است؛ منتها این استبداد، مشروعیت خود را از دین می‌گیرد، زیرا برخی علما ناآگاهانه دفاع دینی از استبداد می‌کنند و او آن‌ها را تحت عنوان استبداد دینی متذکر می‌شود. در نتیجه، ابتدا باید تفسیرهای غلط از دین را زدود تا جامعه اسلامی به چشمه زلال اسلام اصیل دسترسی بیابد (مقیم، ۱۳۷۹: ۴۴۴)؛ از همین رو نائینی، در مقدمه کتاب خویش، حکومت را به دو دسته کلی استبدادی و غیراستبدادی تقسیم می‌کند؛ او نوع اول را «تملکيه» و نوع دوم را «ولایتیه» می‌نامد. نائینی، حکومت استبدادی را «اعتسافیه»ی تصرف به قهر و غلبه، «تسلطیه»ی سلطه‌گر و «تحکیمیه»ی خودکامه و حکومت «ولایتیه» را «مقیده»، «عادله» و «مسئوله» ارزیابی می‌کند (همان: ۳۲-۳۵).

نائینی به طور کلی هفت علت و عامل را باعث پیدایش و پایداری استبداد می‌داند و معتقد است که دفع و علاج استبداد بر علاج این علل و قوا موقوف است؛ ایشان اولین علت را که «اصل و منشأ و روح تمام آن‌ها است، جهالت و بی‌علمی ملت به وظایف سلطنت و حقوق خود» می‌داند. وی جهل را به طور کلی منشأ و منبع همه شرور و بدی‌ها می‌داند و معتقد است که جهل ملت به حقوق خود و مسئولیت حکومت، پایه و بنیاد حقیقی استبداد است و «از ابتدا تا انقراض عالم هر بلایی که بر سر هر امت آمده و بیاید، از این مادر متولد و از این منشأ برپا می‌شود.» (همان: ۱۰۸) چنین جهلی، آفت هرگونه اندیشه و فرهنگ سیاسی است و تا رفع و دفع نشود، فرهنگ و اندیشه سیاسی استبدادپرور به فرهنگ و اندیشه سیاسی استبدادستیز ترقی‌آفرین مبدل نخواهد شد.

دومین علت استبداد، «شعبه استبداد دینی» است. این فوه «بعد از جهالت ملت، از همه اعظم و عاجزتر هم، به واسطه رسوخش در قلوب و از لوازم دیانت محسوب بودن، از همه اصعب و در حدود امتناع است.» پیدایش شعبه استبداد دینی از سیاست معاویه آغاز شد. شعبه استبداد دینی، خود دو نوع سکوت در برابر ظلم و استبداد و معاونت به استبداد است (همان: ۱۰۸-۱۰۹). سومین قوه ملعونه استبداد، «نفوذ دادن شاه‌پرستی» است که علامه نائینی معتقد است که نفوذ شاه‌پرستی ضد فضیلت‌سالاری است و باعث قرار گرفتن زمام امور مملکت در دست ناهالان و بی‌دانشان می‌شود و می‌نویسد: «نفوذ شاه‌پرستی در مملکت است که نادانی و جهالت عمومیه را بی‌علاج و ریشه علم و دانش و سایر

موجبات سعادت و حیات ملی را، به واسطه عدم فایده [و] بلکه مضر به ترقی بودن، به کلی از مملکت برمی‌اندازد. تمام قوای ملیه را مضمحل و نابود و همه را در قبال غنیمان خارجی به منزله صعوه‌ای در چنگال شاهین و در تمام حوائج، شبانه‌روزی محتاجشان می‌سازد...» (همان: ۱۱۰)

القای خلاف میان امت و تفریق کلمه ملت، چهارمین قوه ملعونه استبداد است. نائینی با نقل آیات و احادیث تلاش دارد اثبات کند «ذلت، اسارت و اضمحلال قومیت هر قومی» ناشی از «تفرق کلمه» خود آن قوم بوده و هست؛ منتها این تفرق قوم را نتیجه قوای سه‌گانه سابق‌الذکر می‌داند. وی پنجمین قوه ملعونه استبداد را «قوه ارهاب، تخویف و تعذیب» می‌داند که از این طریق، چیرگی استبداد بر مردم و جامعه را پایدار و گسترده می‌سازند و ششمین قوه ملعونه «ارتکاب رذیله استبداد و استعباد رقاب ضعفا و زیردستان» است. استبداد به خودی خود خُلق و خوی استبداد، ستمگری و چپاول‌گری را به همه اعیان، اشراف و بزرگان مملکت سرایت می‌دهد و در واقع، رابطه استبدادی و استثماری را در همه سلسله‌مراتب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مملکت حاکم می‌گرداند. به همین سبب، توانمندان، توانگران و ملّاکان کشور با استبداد هم‌دست و همکار هستند و نسبت به شجره خبیثه استبداد «به منزله فروع و اغصانند». نائینی، مشروطه‌ستیزی طبقه اشراف ملّاک ایران را گواه صادق این ادعا می‌داند؛ او از «اغتناب قوای حافظه ملیه من المالیه و العسکریه و غیرها و صرف آن‌ها در سرکوبی خودشان» به عنوان هفتمین قوه ملعونه استبداد یاد می‌کند (همان: ۱۱۱-۱۱۹).

۳-۲. ام‌القری و ولایت فقها، تصویر بازسازی‌شده جامعه

در مرحله سوم بحران اسپریگنز، نظریه‌پرداز به بازسازی ذهنی جامعه سیاسی می‌پردازد و آرمان‌شهری در ذهن تجسم کرده و افکارش را به صیقل علم، قابلیت‌ها، امکانات و واقعیت‌ها می‌آراید. معیارهایی که نظریه‌پرداز برای جامعه بازسازی‌شده آرمانی خود در نظر می‌گیرد، هنجارهایی برای زندگی سیاسی نیز هستند (اسپریگنز: ۱۴۷). با مطالعه آثار کواکبی و نائینی، درمی‌یابیم که جامعه مطلوب آنان ام‌القری و ولایت فقها است.

تصویر بازسازی‌شده و در واقع، جامعه آرمانی کواکبی «ام‌القری» است که این اندیشه و آرمان را در رساله‌ای به همین نام به نگارش در آورده است. کواکبی در این مؤتمر، به ریشه‌های ناتوانی‌ها و ناکامی‌های مسلمانان می‌پردازد. کواکبی، نخستین نویسنده عرب است که مفهوم مؤتمر، یعنی کنگره، را در قاموس سیاسی زبان عرب رواج داده است (عنایت، ۱۳۷۶: ۱۷۵) که نمایندگان از سراسر جهان اسلام در این کنگره شرکت کرده



بودند (امین، ۱۳۷۶: ۲۷۸). چنان‌که از رساله‌ی ام‌القری برمی‌آید، دستور کار کنگره شامل عوامل انحطاط مسلمانان و راه‌های رفع معضلات مسلمانان بوده است. هریک از نمایندگان کنگره در «ام‌القری»، مسائل جهان اسلامی را از دیدگاه خاص خود بررسی کرده‌اند (کواکبی، ۱۹۸۲ م: ۲۱-۲۲). او همچنین، با یادآوری ضرورت تأسیس انجمن‌های غیردولتی توسط مردم، از پیشنهاد بنیان نهادن «جمعیتی دائمی» به‌منظور اصلاح حال مسلمانان شامل صد عضو، که مرکز آن در شهر مکه باشد اما در پایتخت‌های مهم کشورهای اسلامی شعبه‌هایی برپا سازد، سخن می‌گوید. کواکبی تصریح می‌کند که «اعضای جمعیت نباید مطیع هیچ حکومتی باشند و از هیچ مذهب و فرقه‌ی دینی خاص پیروی کنند.» (امین، ۱۳۷۶: ۱۸۲)

کواکبی طرح تجدید خلافت و عدم دخالت خلیفه در مسائل سیاسی و اجرایی را در ام‌القری مطرح می‌سازد. از نظر وی راه‌حل مشکل تاریخی استبداد در «ام‌القری»، بازگشت تاریخی به نظام اریستوکراسی به‌سبک خلفای راشدین است و معلوم نیست چرا در این مرحله، اداره‌ی عمومی را انتخاب نکرده است. شاید دلیل این انتخاب، ناممکن بودن أخذ آرای عمومی امت اسلامی و تفاوت نگرش‌های آنان باشد. ضدیت کواکبی با ترکان عثمانی و عملکرد آن‌ها، به وی اجازه‌ی آن را نداده است که مشروعیت خلافت آن‌ها را بپذیرد و نگرش قومی، او را بر آن داشته است که خلافت را حق عرب‌ها بداند؛ وی حتی در نام بردن از اعضای کنفرانس، نام اعراب را بر غیرعرب مقدم داشته و رئیس جلسه را استاد مکی و خود را دبیر جلسه قرار داده است. قریشی بودن خلیفه، باور سنتی دیگری از خلافت راشدین بود، که در طرح کواکبی رعایت شده است (نصر، ۱۳۷۷: ۱۲۷-۱۳۰).

از منظر نائینی، جامعه‌ی مطلوب اسلامی جامعه‌ای است که فقیهی عادل و جامع‌الشرایط در رأس آن قرار داشته باشد و تمام نهادهای مدنی، مشروعیت و اعتبار خویش را تنها از او بدانند. نائینی معتقد است جامعه‌ای مطلوب است که راهبران آن، امامان معصوم یا عالمان مأذون از سوی آن بزرگواران باشند. به عقیده‌ی ایشان، در عصر حضور، امامان معصوم (علیهم‌السلام) جانشینان پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) در رأس جامعه بودند و در عصر غیبت، فقهای عادل و جامع، جانشینان امام معصوم (علیه‌السلام) و مأمور خدمت به مردم و رهبری جامعه شده‌اند؛ او از چنین فقهای با عنوان «نواب عام» یاد کرده و سایر حکام را- مادامی‌که از سوی نایب عام نصب نشده باشند- غاصب می‌داند. از منظر ایشان، اساساً بحث از مشروطه و تشکیل مجلس نمایندگان مردم برای تحدید خودکامگی پادشاهان ظالم در ظرف عدم امکان سپردن قدرت به مجتهد

عادل و کاردان مطرح می‌شود؛ به عبارت دیگر، چون زمینه برقراری حکومت اسلامی واقعی در دوران مشروطیت میسر نبوده، از باب «دفع افسد به فاسد»، نظام سلطنتی مقید به آرای نمایندگان ملت بر نظام سلطنتی صرف ترجیح داده شده است. بدین ترتیب ایشان می‌نویسد: «دوم آنکه در این عصر غیبت که دست امت از دامان عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظایف مذکوره هم مغضوب و انتزاعش غیر مقدور است، آیا ارجاعش از نحوه اولی [یعنی نظام پادشاهی استبدادی صرف] که ظلم زائد و غصب اندر غصب است، به نحوه ثانیه [یعنی نظام سلطنتی مقید به مصوبات مجلس] و تحدید استیلای جوری به قدر ممکن واجب است و یا آنکه مغضوبیت موجب سقوط این تکلیف است؟» (نائینی، ۱۳۶۱: ۶۵)

از این رو جامعه مطلوب نائینی، جامعه‌ای است که کارگزاران آن، حکومت را امانتی برای انجام وظایف الهی خویش در خدمت به مردم می‌دانند، خود را در برابر امت اسلامی مسئول می‌بینند، نسبت به مردم در بهره‌وری از درآمدها و عایدات عمومی از حقوق یکسانی برخوردار باشند و با اندک تخلفی، مؤاخذه شوند. ایشان در بیان ماهیت دولت در جامعه اسلامی چنین می‌نویسد: «اگر یکی از مجتهدان جامع‌الشرایط به والی اذن در حکومت دهد، ظلم به مقام امامت نیز برداشته می‌شود و حکومت، مشروعیت کامل خود را بازمی‌یابد.» (همان: ۴۷-۴۸)

از دیدگاه محقق نائینی، اساساً بحث از مشروطه در صورت عدم دسترسی به ولی معصوم یا فقیه جامع‌الشرایط مطرح می‌شود؛ یعنی وقتی دست مسلمانان از تشکیل حکومت اسلامی مطلوب کوتاه گردید، به ناچار نظام مشروطه بر نظام پادشاهی مطلق ترجیح خواهد یافت، زیرا در نظام مشروطه - نظامی که قدرت پادشاه به رأی نمایندگان ملت مسلمان مقید گردیده و مصوبات آن مورد تأیید شورای فقها قرار می‌گیرد - مردم از آزادی بیشتری برخوردار هستند و ظلم کمتری متحمل می‌شوند. در نتیجه، تأیید نائینی از مشروطه، تأیید اضطراری و به مقتضای خاص آن زمان است.

۴-۲. مشروطیت، به مثابه راه درمان

مرحله چهارم بحران اسپریگنز، فرایند مستقل و کامل برنامه‌ریزی راهبردی یا برنامه‌ریزی اجرایی و اقدام^۱ است که راهبردها و اقدامات لازم را جهت هدایت موضوع به سمت درمان و ارائه راهکار سوق می‌دهد. در گام آخر، نظریه‌پرداز با توجه به اقدامات

^۱ . Action planning

صورت گرفته در مراحل قبلی به ارائه درمان می‌پردازد. به‌طور خلاصه، باید اذعان کرد که دانشی که نظریه‌پردازان ارائه می‌کنند، تمایلات درمانی نیز دارند و ثمرهٔ بینش روشنگرانه، عقل عملی یا، به قول اسپرینگز، نوعی علم نجات است (اسپرینگز: ۲۳۵).

کواکبی معتقد است که اسلام و قرآن سرشار از آموزه‌هایی هستند که استبداد را از بین می‌برند و عدل و برابری را به وجود می‌آورند. از نظر وی، آیین اسلام دارای اصول دموکراسی، شورای اریستوکراسی و شورای بزرگان است (کواکبی، ۱۳۶۳: ۵۹-۶۰). او می‌افزاید که قواعد آزادی سیاسی در اسلام، میانهٔ قانون «دموکراسی» و «اریستوکراسی» است (همان: ۵۴-۵۵).

کواکبی معتقد بود برای پیشرفت و توسعهٔ کشورهای اسلامی ابتدا باید استبداد را از بین برد؛ از نظر او، این کار باید دور از هرگونه زور و شدت عمل، به‌تدریج، با تکیه بر اتحاد مردم آگاه و آماده کردن افکار عمومی برای مشارکت در تغییر مورد توقع و پایه‌ریزی هدف و دستیابی به آن صورت گیرد؛ زیرا هر چیزی با نیرو و در زمان مناسب تحقق می‌یابد. ازسوی دیگر، کواکبی انقلاب را بسیار دور می‌داند؛ زیرا تنها کسانی خواهان انقلاب هستند که از وضعیت کنونی کشور در سختی و اذیت باشند. بدین‌قرار بود که کواکبی توانست انقلاب حقیقی را، که دستیابی به ثمرات آن جز پس از آگاهی از امکانات و اهداف آن و بسیج ابزار لازم برای پیروزی آن ممکن نیست، بفهمد. کواکبی یک انقلابی متفکر به نظر می‌رسد که به‌دلیل اصلاح اندیشه و یکپارچه کردن افکار عمومی، ابتدا به اصلاح مفاهیم رایج دینی پرداخت؛ او از نقطه‌نظراتی که دربارهٔ تأثیر اصلاح دینی در اندیشهٔ غربی داشت در این کار کمک جست. وی با این انگیزه که پرچم‌دار این انقلاب، دین است، نزدیک‌ترین راه برای اصلاح سیاسی، اصلاح دینی است و همهٔ انواع اصلاحات با یکدیگر مرتبط و کامل‌کنندهٔ یکدیگر هستند، به انجام اصلاح همت گمارد (طحان، ۱۹۹۲ م: ۵۳۲).

کواکبی، حکومت و نظام سیاسی را از مردم و در خدمت مردم می‌داند و آرمان او این است که جامعه، خود حاکم خویش باشد (کواکبی، ۱۳۶۳: ۲۰۱). وی گونه‌های مختلف حکومت را این‌گونه به‌شکل سؤال مطرح می‌سازد که: «آیا شایسته‌تر، پادشاهی مطلق از هر قید و زمانی است یا سلطنت مقیده؟ و قیود کدام است؟ آیا ریاست انتخابیهٔ دائمهٔ مادام‌الحیوه یا انتخابیهٔ موقت؟» (همان: ۱۹۰) او، در کتاب «طبایع الاستبداد»، چارهٔ همهٔ دردهای مطرح‌شده در ام‌القری (انحطاط و وضع موجود) را دفع استبداد و ایجاد حکومت قانون و دموکراتیک می‌داند و به ابعاد آن می‌پردازد (نصر، ۱۳۷۷: ۱۲۷). وی معتقد است

حیات اسلام در ابتدا دموکراتیک بوده و سپس به اریستوکراسی تبدیل گردیده است؛ بنابراین، منشأ حاکمیت اسلامی را به دو اصل «ارادهٔ عمومی» و «شورای بزرگان» برمی-گرداند که به مرور ماهیت خویش را از دست داده و به استبداد سلطنتی تبدیل شده است. همان گونه که تورات را یهودیان تحریف کردند و حتی تورات تحریف شده را رها کردند و به کتاب «تلمود» تمسک نمودند، مسلمانان نیز مردم را از دخالت در مسائل سیاسی به مرور کنار زدند و در امر حکومت از مشورت با بزرگان خودداری کردند، امر به معروف و نهی از منکر را کنار گذاشتند و همان راه ادیان دیگر را اقتباس نمودند. «مسلمانان، مقام پاپ و تصویر او را اقتباس نمودند و رؤسای خود را کورکورانه اطاعت ورزیدند.» کواکبی می افزاید: «چون کسی در این تقلید و اقتباس ها تأمل نماید، اکثر آنها را مایه و اصل استبداد یابد یا زنجیر بنده گرفتن ببیند و خود، بدین سان آیین ها فاسد گردد و آدمیان بدبخت شوند.» (کواکبی، ۱۳۶۳: ۵۴-۶۲)

همان طور که گذشت، در نگاه نائینی آن گاه که دسترسی به حاکمان معصوم و عادل، که صاحبان اصلی حکومت اند، امکان پذیر نبود، باید چاره ای اندیشید تا اختیارات فرمانروایان مستبد را به اندازهٔ توان و امکان محدود کرد و از استبداد و ظلم آنان جلوگیری کرد. دخالت دادن مردم در امور سیاسی از جمله راه هایی است که می تواند از استبداد فرمانروایان جلوگیری کند. پیش از هر توضیحی، این مسئله باید در نظر گرفته شود که تلاش های رهبران مذهبی، که در قالب حکومت مشروطه انجام می گرفت، هدفی جز محدود کردن سلطنت استبدادی قاجار، جلوگیری از ظلم و بیداد درباریان و صاحب منصبان و دفاع از حقوق مردم ستمدیده کشور نداشت. نائینی، محدود کردن قدرت و اختیارات غاصب منصب ولایت فقها را شأن مشروطه می شمارد و ورود فقها را به این عرصه، به منظور «استنفاذ حریت و حقوق مغضوبهٔ مسلمین و تخلیص رقابشان از ذل رقیّت و اسارت جائزین» می داند که آنان «طبق دستور مقرر در شریعت مطهره (ما لا یدرک کله لا یتدرک کله) در تحویل سلطنت جائزهٔ غاصبه، از نحوهٔ اولی (استبدادیه) به نحوهٔ ثانیه (ولایتیه) ... بذل مهجه و مجاهدت لازمه در حفظ بیضهٔ اسلام را مصروف فرموده و می فرمایند.» (نائینی، ۱۳۸۵: ۶۳)

در نگاه نائینی، حکومت مشروطه، حکومت مقید، مسئول و شورایی است که استبداد و مالکیت بی حدومرز در چنین نظامی راه ندارد، بلکه اساس حکومت بر وظایف، مصالح نوعی و مسئولیت پذیری پایه ریزی شده است و قدرت حاکم، محدود به انجام کارهایی



است که به‌عهده دارد؛ حقیقت چنین نظامی عبارت است از ولایت بر اقامه نظم و پاسداری از کشور، نه مالکیت. در چنین نظامی، همه مردم، از جمله حاکم، در امور مالی و دیگر امور کشور حقوق مساوی دارند، با شخص حاکم در اداره امور شرکت دارند و به اندک دست‌اندازی، حق بازخواست دارند؛ به عبارت دیگر، این گونه حکومت از مقوله ولایت و امانت است و مانند دیگر اقسام ولایت‌ها و امانت‌ها به عدم درازدستی و زیاده‌روی نکردن محدود است (همان: ۱۱-۱۲).

نائینی تأکید می‌کند که تنها راه نجات جهان اسلام، اصلاح نظام سیاسی و تبدل استبداد به مشروطه است. این تنها راه برون‌رفت از انحطاط و عقب‌ماندگی به حساب می‌آید (همان: ۶). حکومت مشروطه، از باب ضرورت و به‌عنوان ثانوی، مشروع است؛ زیرا حکومت در مرحله نخست، حق امام معصوم^(ع) و در دوره غیبت، از باب ولایت فقیه یا حسیبه از آن فقیهانی است که شرایط لازم را داشته باشند؛ اما اینک که استبداد، حاکم است و حکومت معصوم و فقیه امکان‌پذیر نیست، مهار ستم و استبداد به‌قدر امکان از ضروریات دین اسلام است (همان: ۴۵-۴۶، ۵۶).

نائینی دلیل‌هایی نیز بر مشروع بودن و بایستگی تشکیل حکومت مشروطه اقامه می‌کند که بر اساس آیات قرآن و به‌اتفاق همه مسلمانان، که اصل همه خردمندان است (همان: ۴۴-۴۳) اصل شورا در اسلام (همان: ۵۳)، اصل سیره پیامبر و ائمه (علیهم السلام) (همان)، اصل عزت و استقلال مسلمانان (همان: ۴۹)، اصل امر به معروف و نهی از منکر (همان: ۷۹) واجب است.

نتیجه‌گیری

بحران انحطاط جامعه اسلامی و نقش فرهنگ استبداد در آن را از دیدگاه دو اندیشمند صاحب‌نام در این زمینه، یعنی عبدالرحمن کواکبی و میرزای نائینی، با روش جستاری اسپریگنز در این مقاله بحث شد. از منظر روش جستاری اسپریگنز، آینده دنیای اسلام مستلزم آن است که مسلمانان ابتدا وضعیت موجود را فهم نمایند، سپس علل آن را شناسایی و با ارائه برنامه راهبردی و درمانی از وضعیت بحرانی کنونی عبور کنند. با توجه به مدل مفهومی ارائه‌شده، وضعیت کنونی امت و جهان اسلام، عقب‌ماندگی و انحطاط است که دشمنان نیز از همه جوانب به جهان اسلام هجوم آورده و پیوسته با وسایل مختلف در پی توسعه اختلافات کهن و وابستگی بیشتر دنیای اسلام با حکومت‌های استبدادی هستند.

مرحله دوم روش جستاری اسپریگنز، علل‌شناسی بی‌نظمی است. از مطالعه و ریشه‌یابی وضع موجود جهان اسلام، که مهم‌ترین مشخصه آن انحطاط و عقب‌ماندگی است، با تأمل در مطالب طبایع‌الاستبداد، ام‌القری و تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملک درمی‌یابیم که کواکبی و نائینی مهم‌ترین علل و عوامل نابسامانی و بی‌نظمی را به فرهنگ استبداد حاکم در جهان اسلام برمی‌گردانند که حاکمیت زمامداران مستبد در دنیای اسلام موجب شکل‌گیری و تقویت عوامل دیگر انحطاط دنیای اسلام گردیده است.

مرحله سوم روش اسپریگنز به بازسازی ذهنی جامعه سیاسی می‌پردازد که محقق، آرمان‌شهری در ذهن خویش تجسم کرده و افکارش را با قابلیت‌ها، امکانات و واقعیت‌ها می‌آراید. جامعه مطلوب و آرمانی کواکبی، ام‌القری است. در کنگره ام‌القری نمایندگانی از سراسر جهان اسلام حضور دارند که همگی بر علل انحطاط امت اسلامی تمرکز دارند و در پایان بر راه‌های رهایی از این وضعیت به جمع‌بندی می‌رسند؛ چراکه جامعه اسلامی آن زمان می‌تواند از ناتوانی‌ها و ناکامی‌های رهایی یافته و خود سرنوشت خویش را تعیین کند. جامعه مطلوب نائینی نیز جامعه‌ای است که فقهی عادل و جامع‌الشرایط در رأس آن قرار داشته باشد و تمام نهادهای مدنی، مشروعیت و اعتبار خویش را تنها از او بدانند. از نظر نائینی، فقهای عادل و جامع‌الشرایط، در عصر غیبت، جانشینان امام معصوم (علیه‌السلام) و مأمور خدمت به مردم شده‌اند.

مرحله چهارم بحران اسپریگنز، فرایند برنامه‌ریزی راهبردی است که راهبردها و اقدامات لازم را جهت هدایت موضوع به سمت درمان و ارائه راهکار سوق می‌دهد. در این گام، کواکبی معتقد است که اسلام سرشار از آموزه‌های ضداستبدادی و دارای اصول دموکراسی و شورای اریستوکراسی است. حکومت و نظام سیاسی از نگاه کواکبی از مردم، در خدمت مردم و مقیده است؛ نه مطلق. در نگاه نائینی نیز آن‌گاه که دسترسی به حاکمان معصوم، که صاحبان اصلی حکومت‌اند، امکان‌پذیر نباشد، باید اختیارات فرمانروایان مستبد را به‌اندازه توان و امکان با راهکاری محدود و از استبداد و ظلم آنان جلوگیری کرد. دخالت دادن مردم در امور سیاسی و تشکیل حکومت مشروطیت از راه‌هایی است که می‌تواند از استبداد فرمانروایان جلوگیری کند. شأن مشروطه از منظر نائینی، محدود کردن قدرت و اختیارات غاصب منصب ولایت فقها است که حکومت مشروطه، حکومت مقید، مسئول و شورایی است و در چنین نظامی، استبداد و مالکیت بی‌حدومرز راه ندارد، بلکه اساس حکومت بر وظایف و مصالح نوعی پایه‌ریزی شده است و قدرت حاکم، محدود به انجام کارهایی است که به‌عهده او گذاشته شده‌اند.

۱. ابوالحمد، عبدالحمید. مبانی علم سیاست. تهران: توس، ۱۳۷۰.
۲. اسپریگنز، توماس. فهم نظریه‌های سیاسی. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: آگاه، ۱۳۷۰.
۳. امین، احمد. پیشگامان مسلمان تجددگرایی در عصر جدید. ترجمه حسن یوسفی اشکوری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۴. آقابخش، علی و دیگران. فرهنگ علوم سیاسی. تهران: چاپار، ۱۳۸۴.
۵. بهشتی، احمد. اندیشه سیاسی نائینی. قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۶. جدعان، فهمی. الماضی فی الحاضر. بیروت: دراسات فی تشکلات و سالک التجربة الفكرية العربية، بیروت، ۱۹۹۷ م.
۷. حسینی دشتی، سید مصطفی. معارف و معاریف. تهران: آرایه، ۱۳۷۹.
۸. حسینی روحانی، امیرحسن و سید محسن هاشمی. مجموعه مقالات سیری در آرا و اندیشه‌های میرزای نائینی. اصفهان: کانون پژوهش، ۱۳۷۹.
۹. الخیون، رشید. المشروطة والمستبدة. تاریخ الحركة الدستورية والخلاف بين الفقهاء بالنجف. موقع المدى الثقافي: <https://almadapaper.net/sub/08-755/p13.htm>
۱۰. الساعدي، محمدجاسم. عبدالرحمن کواکبی؛ مرد مبارزه و اصلاح. ترجمه زهرا آقاجانی. تهران: معاونت فرهنگی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۹۱.
۱۱. السمره، محمود. «تعریف بکتاب طبائع الاستبداد». مجله العربی، (۱۱۸)، ۱۹۶۸ م.
۱۲. طحان، محمدجمال. الاستبداد و بدائله فی فکر الکواکبی. دمشق: [بی‌نا]، ۱۹۹۲ م.
۱۳. عمید، حسن. فرهنگ عمید. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۱۴. عنایت، حمید. سیری در اندیشه سیاسی عرب: از حمله ناپلئون به مصر تا جنگ جهانی دوم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۱۵. قرشی، علی‌اکبر. قاموس قرآن. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
۱۶. کواکبی، سید عبدالرحمن. طبیعت استبداد. ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار. نقد و تصحیح محمدجواد صاحبی. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳.
۱۷. _____ . طبیعت استبداد. ترجمه غلامرضا امامی. با مقدمه آیت الله طالقانی و حمید عنایت. تهران: علم، ۱۳۹۰.
۱۸. _____ . ام‌القری. بیروت: دار الرائد العربی، ۱۹۸۲ م.
۱۹. _____ . طبایع الاستبداد. ترجمه عبدالحسین قاجار. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۲۵ ق.
۲۰. _____ . طبایع الاستبداد یا سرشت‌های استبداد. ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار. نقد و تصحیح محمدجواد صاحبی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۱. معین، محمد. فرهنگ فارسی. تهران: راه رشد، ۱۳۸۵.
۲۲. مقیمی، غلام‌حسن. مقاله ولایت و نقش سیاسی مردم از دیدگاه نائینی. مجموعه مقالات سیری در آرا و اندیشه‌های میرزای نائینی. اصفهان: کانون پژوهش، ۱۳۷۹.

۲۳. نصر، محمد. «سیری در اندیشه سیاسی عبدالرحمان کواکبی». حکومت اسلامی. (۱۰)، زمستان ۱۳۷۷.

۲۴. نائینی، محمدحسین، تنبیه الامه و تنزیه المله یا حکومت از نظر اسلام. به‌ضمیمه، مقدمه، پاصفحه و توضیحات سید محمود طالقانی. تهران شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱.

۲۵. _____ تنبیه الامه و تنزیه المله. تحقیق عبدالکریم آل نجف. قم: مؤسسه احسن الحديث، ۱۴۱۹ ه.ق.

۲۶. _____ تنبیه الامه و تنزیه المله. تعلیق روح‌الله حسینیان. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.

